«ارداکِ» تشنه؛ لبِ چشمه

گزارشی از روستایی در همسایگی مشهد که با داشتن سد و چشمه، ساکنانش آب ندارند

الهام مهدیزاده

عکس: سعید گلی | شهرآرا

«تشنه‌ایم لب چشمه. این کجای مسلمانی است که آب در چشمه باشد و زن و بچه ما تشنه باشند؟! آب برای خوردن نداریم، چه برسد به حمام!» این فریادهای ساکنان روستایی است درکنار آب. روستای ارداک در همسایگی مشهد چشمه دارد، اما اهالی می گویندشرکت آب منطقه‌ای خراسان رضوی آب چشمه را فروخته تا آب معدنی شود! سایه سد پرآب ارداک روی سر این روستای بی آب است، اما چشم اهالی روستا به شیر خشک خانه‌هایشان خشکیده است.

نشانی روستای بی آب اما در حصار آب را از هر کسی که می گیریم، می گویند باید تا کنار سد برویم؛ «همین مسیری را که آمده‌اید تا آخر بروید. البته یک قسمت جاده به تابلو «این جاده اختصاصی است» می رسید. از آنجا به بعد دیگر نمی توانید به مسیر ادامه بدهید؛ چون جاده، اختصاصی سد است و به شما اجازه ورود نمی دهند. آنجا که رسیدید، سمت چپتان روستای ارداک است.»

آب نه برای خوردن داریم، نه برای مُردن!

دو طرف جاده ورودی روستا گندمزارهای زرد و سبزی قرار دارد که زمان چندانی به فصل رسیدن و برداشتشان نمانده است. میان گندم‌های سبز و زرد، پیرزنی با چادر رنگی قهوه‌ای که به کمر بسته است، تند تند خم و راست می شود تا علف های هرز میان گندم ها را جمع کند. از آب که می پرسم، آه از نهادش بلند می شود؛ «ای مادرجان! آب کجا بود؟ آب نه برای خوردن داریم، نه برای مُردن. اگر اینجا کسی بمیرد حتی آب برای غسل او نداریم.»

حرف زدن با ما فرصت کوتاهی است برای او تا کمی خستگی رفع کند. دو دستش را به کمرش می گیرد و کمی قد راست می کند و پی حرف هایش می گیرد؛ «چند سالی است که آب چاه روستا خشک شده. به روستا بروی و از مردها بپرسی، بیشتر خبر دارند و به تو می گویند. فقط به تو بگویم که این بی آبی امان ما را برده است. چاهمان که خشک شد، دیگر آبی برای خوردن نداریم. خدا می داند چقدر سر همین آب دعوا کرده‌ایم. چطور به مسئولان بفهمانیم که ما آب برای خوردن نداریم، چه برسد به حمام رفتن؟!»

سد شدن آب به روی همسایگانِ سد

داسی را که به دست دارد، کنار زمین می گذارد تا با کنار زدن گندم‌های قدکشیده، خود را نزدیک ما برساند؛ «به جوی آب جلو پایت نگاه کن. هر چند وقت یک بار، آب به زمین های مردم می رسد. امسال که باران خوب بارید، مسئولان سد از اردیبهشت، آب را رها کردند تا به زمین های ما برسد. برای همین آب هم شانس نداریم. وقتی کشت و کار می کنیم و آب می خواهیم، می گویند اول مشهد، بعد شما. مادرجان! ما نمی خواهیم که مشهد بی آب باشد، اما اینکه آب را این طور به روی ما که همسایه سد هستیم، ببندند هم روا نیست. برای من که یک پیرزن تنهایم، واقعا سخت است از ته روستا بیایم بالا تا لباس بشویم. چند دبه آب که برمی‌داریم، جرئت نداریم رخت و لباس بشوییم. آب را فقط برای خوردن کنار می گذارم. برای همین مجبورم رخت و لباس ها را هر چند روز در لگنی بگذارم و با خودم کشان کشان بیاورم بالای روستا تا اگر آبی در جوی زمین های کشاورزی مانده بود، برای شستن استفاده کنم.»

آب چشمه‌مان را بی‌خبر فروختند

کنار دیوارهای کاهگلی روستا، چند مرد با چهره آفتاب‌سوخته و موهایی که در گذر روزگار سپید شده، نشسته‌اند. حاج رضا یکی از این مردهاست. می خواهد همراه او به خانه‌اش برویم تا از نزدیک بی آبی روستا و خانه هایشان را به ما نشان دهد؛ «خانه ما در کوچه بالایی است؛ بیایید و ببینید چقدر آب در لوله‌های آب است. تنها چاه آب روستا هم از وقتی سد زده‌اند، خشک شده است. مجبوریم شیر فلکه منبع چاه را از این شب تا شب بعدببندیم تا شاید آبی داخل آن جمع شود. شب‌ها هم که شیر را باز می کنند، فقط لوله های آب چند خانه دور و بر آب دارد. اینجا ۱۰۰ خانوار زندگی می کنند. غیر از مردم روستا، کشاورزی و دام‌ها هم آب می خواهد، اما الان نه خودمان آب داریم، نه برای مال هایمان آبی مانده است. هر کس پولی داشت، گذاشت و رفت. ما ماندیم و این بی آبی.»

یکی از مردهایی هم که گوشه‌ای نشسته است، وارد بحث می شود. با صدایی بلندتر و فریادگونه، می خواهد گلایه هایش را به گوش مسئولان برسانیم؛ «مگر ما مسلمان نیستیم؟ زن و بچه ما چه گناهی کرده‌اند که باید برای یک حمام گرفتن ساده هم بعضی روزها به شهر بروند؟ درد ما مال امروز و دیروز نیست. یک سال ونیم است که اوضاع ما همین است. دستمان به جایی بند نیست. سد که زدند، چاه روستا خشک شد. گفتند مشهد آب ندارد. کاش به همین قناعت می کردند؛ چشمه‌آبی را هم که بهترین و شیرین ترین آب این محدوده را دارد، به یک شرکت آب معدنی فروخته‌اند. ما هم بی خبر از همه جا. یک روز دیدیم دارند لوله‌ای داخل زمین کار می گذارند. به خیالمان لوله گاز بود و چیزی نگفتیم، اما بعد متوجه شدیم که این لوله را تا لب چشمه برده‌اند تا آب چشمه را به یک کارخانه آب معدنی برسانند. آب چشمه روستای ما را به همین راحتی فروختند.»

لیترهای میلیاردی

حرف های او هنوز تمام نشده که حاج رضا، همان مرد اولی که سر صحبت را باز کرد، دوباره سررشته صحبت را دستش می گیرد؛ «کجای کاری؟ شنیده‌ام قرار است یک کارخانه آب معدنی دیگر، آن طرف چشمه علم کنند. می گویند شرکت آب منطقه‌ای یک بخش دیگر از آب روستا را یک و نیم میلیارد تومان فروخته است. گفتند این شرکت هم آب چشمه را نیم‌لیتر در ثانیه خریده است.»

حرف‌هایش را با سؤالی ادامه می دهد؛ «شرکت آب معدنی (...) کنار جاده روستا را دیده‌اید؟ آب را با لوله از این روستا به آن طرف روستا می برند تا به آن شرکت برسد. هر روز ۶ تا ۷ کامیون آب معدنی از این کارخانه به بیرون روستا می رود. چند بار رفتیم و گفتیم خدا را خوش نمی آید که آب چشمه این روستا را فروختید و ما را این طور بی آب کردید. بی آبی آن قدر امانمان را بریده است که زن های روستا خواستند بروند استانداری تا فکری برای آب روستا شود. باز گفتیم خوب نیست و بهتر است خودمان موضوع را حل کنیم. رفتیم به بخشدار گفتیم. چندباری بخشدار و مسئولان آب منطقه‌ای به روستا سر زدند. این دفعه آخر هم که آمدند، قرار شد برای ما یک چاه جدید داخل کال بکَنند. دوسه‌روزی درگیر کندن چاه بودند، اما دست آخر از این چاه، آبی برای ما گرم نشد. گفتند که به سنگ خورده‌اند و فایده ندارد و اصلا اینجا آبی وجود ندارد.»

بین حرف های روستاییان، صدای تراکتوری به گوش می‌رسد؛ احمد است که می خواهد با تراکتور سرِ چشمه برود تا آب بیاورد. فردا شب مهمانی دارد. با یکی‌دو دبه که نمی‌شود مهمانی داد. با تراکتور رفته تا یک تانکر آب بیاورد. اینجا کسی جرئت ندارد عروسی یا مجلس عزا بگیرد. صدبار باید تا لب چشمه برود تا حداقل آبی برای پخت‌وپز غذا تأمین کند.

آب نداریم که بخوریم؛ چه برسد به اینکه به حمام برویم یا بمیریم و غسلمان دهند! این کجای مسلمانی است!

هر وقت سند آوردید، آب از چشمه می گیرید!

اهالی روستا پیشنهاد می دهند همراه تراکتور احمد تا لب چشمه برویم تا با سند و مدرک، حرف‌هایشان را به ما بگویند. رضا که از همان ابتدا رشته صحبت را دستش گرفته است، ادامه می دهد: وقتی برویم می‌بینید چقدر به این چشمه نزدیکیم. با این جاده سنگلاخ و دست‌اندازهای بدی که دارد، فقط ۵ تا ۶ دقیقه راه است.

در کنار زمین‌های کشاورزی، جوی پرآبی روان است که به گفته اهالی بخشی از آب همان چشمه‌ای است که سر حق‌آبه آن دعواست. درختان دو طرف مسیر با گذر از چند زمین کشاورزی، قطور و سرسبزتر می شود. اهالی می گویند ریشه های این درختان غرق در آب همین چشمه است و خنکی این محل به دلیل جاری بودن چشمه و این درختان است. قبل از رسیدن به سرچشمه، رضا گوشه‌ای از روان آب را نشان می دهد؛ «یک لحظه اینجا صبر کنید.» به آجرهای رهاشده کنار روان آب چشمه اشاره می کند؛ «این آجرها که می بینید، از خرابی حوضچه کوچکی است که چند وقت قبل زدیم. اطراف سد ارداک ۸روستاست. اوضاع روستاهای دیگر از نظر وضعیت آب از روستای ما بهتر است اما بی آبی در همه این اطراف وجود دارد. یک بار همه با هم تصمیم گرفتیم بخشی از آب چشمه را در حوضچه ذخیره کنیم تا به روستاها برسد و حداقل کمی مشکل را حل کنیم.»

رضا یکی از دو مردی را که همراه ماست، خطاب قرار می‌دهد و می گوید: علی! یادت هست چکار کردند؟ با چه بدبختی‌ای از مردم روستا پول جمع کردیم تا این حوضچه را بزنیم! هنوز آجرهای حوضچه را نچیده بودیم که از پاسگاه آمدند و گفتند حق نداریم این حوضچه را درست کنیم. مسئولان آب منطقه‌ای به مأمورهای پاسگاه گفته بودند که این ها کارشان غیرقانونی است؛ چون سهمی از این چشمه ندارند.زمانی که اجداد ما از آب چشمه استفاده می کردند، شما کجا بودید؟ دو مرد دیگری که از اهالی روستا همراه ما هستند، با شنیدن این صحبت‌ها سر تکان می‌دهند و فقط چند عبارت کوتاه «ای بابا»، «امان از پول» می گویند و دوباره سکوت می کنند.

انگار حاج‌رضا در گفتن مشکلات مردم این روستا حواسش جمع است و چیزی را از قلم نمی‌اندازد. با سکوت آن ها حاج رضا دوباره سر حرف را باز می کند؛ «وقتی پاسگاه اجازه نداد، ما هم چیزی نگفتیم. فردای آن روز به شرکت آب رفتیم تا علت را بپرسیم. مسئولان شرکت آب استان به ما گفتند که اگر سند دارید که چشمه متعلق به روستای شماست، اجازه می‌دهیم از آب این روستا استفاده کنید. آن زمانی که پدر و مادرهای ما اینجا کشت‌وکار می کردند، شما کجا بودید؟ چند سالی بیشتر نیست که فهمیده‌اید این چشمه چه آب گوارایی دارد که آن را فروختیه اید!» ما را خطاب قرار می‌دهد و می گوید: شما خانه‌های این روستا را دیده‌اید. همه خانه‌ها هنوز همان مدل قدیمی کاهگلی را دارد. کوچه‌هایمان هم باریک و گلی است. پس این روستا جدیدساز نیست و ما تازه متوجه این چشمه نشده‌ایم که دورو برش خانه بسازیم. این شما هستید که چندسال قبل متوجه آب این چشمه شدید و آن را فروختید. حالا از ما سند می خواهید؟!»

هر بار تانکر، آب می آورد سر آب، بین پایین روستا و بالای روستا دعواست. ما را برای چند دبه آب به جان هم انداخته اند.

میان صحبت‌ها یکی از اهالی می گوید به لب چشمه‌رسیده‌ایم. سرچشمه یا همان لب چشمه‌ای که اهالی روستا آن را وصف کرده‌اند، اینجاست. کوهی عظیم از دو طرف چشمه به زمین سایه انداخته و درختانی قطور را در سایه خود پناه داده است. اهالی به لفظ عامه خود چشمه را «چشمه خوجه» می گویند؛ چشمه‌ای پرآب و خنک که از لابه‌لای سنگ‌های سخت کوه جاری است.

آب را به پارک‌های آبی می‌دهند، نه به ما

سرچشمه چند مرد منتظر ما هستند. خبر آمدن ما زودتر از خود ما به سرچشمه رسیده است. یکی از مردهایی که کنار جوی آب چشمه نشسته با دیدن ما به سرعت خودش را به ما می‌رساند تا با عجله همه مشکلات را بگوید؛ «به داد ما برسید. جان بچه‌هایتان اگر دستتان به جایی بند است، کاری برای این مردم کنید. ماه رمضان روزه گرفتیم، بدون آب. آبی را که حق و سهم اجداد و پدر و مادرهای ماست، فروختند.»

حرف‌هایش همان گلایه‌هایی است که اهالی گفته‌اند. حاج‌رضا می خواهد او را آرام کند؛ «حاجی! ما همه این حرف‌ها را گفته‌ایم و الان هم آمده‌ایم سر چشمه تا از نزدیک ببینند چه بر ما می گذرد.»

اما مرد با این حرف‌ها خیالش راحت نمی شود؛ «گفتی که یک سال و نیم است آب نداریم؟ گفتی که هر کسی آمد اینجا قول داد، اما کاری برای ما نکرد؟ گفتی که آب چشمه را فروختند به شرکت آب معدنی؟ اوضاع سد را هم گفتی؟ گفتی کنار سد هستیم، ولی آب نداریم؟ خانم! به پارک آبی(...)، مجموعه رستوران های (...) شاندیز آب فروختند، اما ما اینجا بی آبیم! پدر و پدربزرگ‌های ما اینجا بودند و کشاورزی می کردند. ما تازه‌وارد نیستیم که بخواهیم ادعا کنیم. خارجی هم نیستیم. از زمانی که سد زدند، آب کشاورزی را هر زمان که آب سد کافی بود و دلشان خواست، به ما دادند. می گوییم محصول ما روی زمین تشنه مانده است، اما نه جواب به ما می‌دهند، نه آب. وقتی آب را دراختیارمان می گذارند که محصولمان را باید برداشت کنیم و به آب نیاز نداریم.»

کمی مکث می کند؛ «راستی، حاجی گفتی که نماینده‌های مشهد اینجا آمدند، اما کاری برای ما نکردند؟ مگر ما مسلمان نیستیم که حرف ما خریدار ندارد؟»

نماینده‌های مجلس هم آمدند، اما کاری نکردند

آن قدر بلند و طوفانی صحبت می کند که صورتش برافروخته می‌شود و صدایش می گیرد. بعداز چند سرفه دوباره پی حرف هایش را می گیرد؛ «آقای قاضی‌زاده، آقای شیران (نمایندگان مردم مشهد) آمدند و مثل شما دیدند که ما چه مشکلی داریم. اما هیچ اتفاقی برای ما نیفتاد. اگر قرار است کاری نکنند، بگویند تا ما این روستای زیبایی را که فقط جنازه‌اش مانده است، خالی کنیم و بیاییم مشهد. این همه آب؛ می‌بینید چشمه چقدر آب دارد؟ یک بخشی آب معدنی می‌شود و بقیه هم به زمین بر می گردد. حاضرند که آب دوباره به زمین برگردد اما آن را به ما ندهند.»

لابه‌لای این حرف‌ها یک نفر سر لوله را داخل آب چشمه می گذارد، یک نفر دیگر هم بالای تانکر می‌رود تا سر لوله را مهار و آب را به داخل تانکر هدایت کند. چند بار لوله آب از دستش رها می‌شود و سر تا پا خیس می‌شود. حاج‌رضا کنار ما ایستاده است تا تانکر پر آب شود؛ «این هم اوضاع ماست. برای یک مهمانی، باید حقمان را با این بدبختی بگیریم و ببریم.»

فقط یک ساعت در شبانه‌روز آب داریم

رضا اسلامی تبار دهیار روستای ارداک است. او صحبت‌هایش را با ضرب‌المثلی شروع می کند؛ «آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می گردیم. اوضاع روستا را که دیدید و با مردم صحبت کردید. مردم این روستا از نظر آب بسیار در مضیقه هستند. هر هفته دوبار (شنبه و سه‌شنبه) آب را با تانکر ۱۲ هزارلیتری به روستا می‌آورند و داخل تنها منبع روستا می‌ریزند تا آب از منبع به لوله خانه‌های مردم برسد. با این میزان آبی که می‌آورند، مردم فقط یک ساعت آب دارند. مردم مجبورند آب را داخل دبه‌ها ذخیره کنند تا روزهای بعدی که تانکر آب نمی‌آید، بتوانند از آن برای خورد و خوراکشان استفاده کنند.»

اسلامی‌تبار در ادامه به وضعیت روستای ارداک و محاصره‌شدن آن با آب اشاره می‌کند.

او می گوید: سد ارداک نزدیک ما قرار دارد. از طرف دیگر چشمه‌خواجه را داریم که به میزان کافی آب برای روستا دارد. بااین‌حال روستای ما به کویر می‌ماند. نمی‌دانم به روستاهای بالادست سد ارداک رفته‌اید یا نه! امسال بارندگی خیلی خوب بود و سد پرآب شد و الان تا جایی آب دارد که آب از سمت سد به طرف روستاهای بالادست برگشت می کند. روستاهایی مانند آبقد، کَلغور آن‌قدر سرسبز و زیبا شده‌اند که قرار است آن‌ها را روستاهای نمونه گردشگری استان معرفی کنند. آن وقت این طرف سد که ما هستیم مثل کویر شده‌است و مردم روستای ما از بی‌آبی ناله می کنند. دهیار روستا درباره استفاده از آب سد و چشمه خواجه برای روستای ارداک نیز می گوید: از آب سد ارداک برای کشاورزی دراختیار ما می گذارند؛ هرچند روستاییان گلایه‌مند هستند که آب را در زمانی که برای محصول نیاز دارند، به آنان نمی دهند و در فصولی آب سد شامل حال آنان می‌شود که به آن نیاز زیادی ندارند.

اسلامی‌تبار در ادامه، مشکل اصلی روستای ارداک را کمبود آب و آشامیدن می داند و به پیگیری های صورت گرفته برای حل مشکل مردم اشاره می کند: برای موضوع آب هر جا که فکرش را بکنید، رفته‌ایم. امور آب منطقه‌ای و آب و فاضلاب روستایی، تنها جوابی که به ما دادند، این بود که باید سند و مدرک ارائه کنیم. حرفی که ما برای مسئولان داریم، این است که مگر مردم مشهد که آب سد ارداک را به آن‌ها می‌دهید، سند و مدرک ارائه کرده‌اند که ما برای چشمه سند بدهیم؟! جدا از آن، مگر این روستا تازه‌ساز است که بخواهند آبی را طلب کنند که حقی از آن ندارند؟ شما بافت کاهگلی روستا و خانه‌های قدیمی آن را دیده‌اید؛ این روستا قدمت زیادی دارد. حتی از حمام وسط روستا هم می‌توانید قدمت روستا را تخمین بزنید. مردم این روستا قبل از آنکه سد باشد یا کارخانه‌آب معدنی ایجاد شود، اینجا زندگی و کشت‌وکار می کرده‌اند.

روستای ارداک در همسایگی مشهد چشمه دارد، اما اهالی می گویند شرکت آب منطقه‌ای آب چشمه را فروخته تا آب معدنی شود! سایه سد پرآب ارداک روی سر این روستای بی آب است، اما چشم اهالی روستا به شیر خشک خانه هایشان خشکیده است.

گفت وگوی مرتبط

اگر چشمه ظرفیت مازاد داشت، به روستا آب می دهیم!

پاسخ شرکت آب منطقه‌ای به گلایه‌های ساکنان ارداک

عکس: سعید گلی | شهرآرا

مشکل بی‌آبی ساکنان روستای ارداک و گلایه آنان از شرکت آب منطقه‌ای خراسان رضوی را از معاون حفاظت و بهره‌برداری آب منطقه‌ای خراسان‌رضوی، پیگیری می کنیم.

محمد نعمت‌نژاد در گفت و گو با خبرنگار ما، درباره وضعیت بی‌آبی این روستا و فروختن آب چشمه نزدیک روستا به شرکت آب معدنی توضیح می‌دهد: تاکنون درخواست‌هایی که برای تأمین آب این روستا مطرح بود، در حوزه حفر چاه بود. برای این موضوع نیز چاه جدیدی در روستای ارداک حفر شد، اما به آب نرسید.

وی ادامه می‌دهد: هفته قبل نیز جلسه‌ای برای تأمین آب روستا برگزار و در این جلسه، درخواست تأمین آب از چشمه خواجه مطرح شد. ما نیز این درخواست را به کمیته تخصیص ارجاع دادیم تا اگر آب چشمه ظرفیت مازادی داشت، به روستا نیز آب ارائه کنیم.

این مقام مسئول در پاسخ به این سؤال که اگر ظرفیت مازادی برای آب این چشمه وجود نداشت، چه راهکاری برای آب روستا درنظر گرفته می‌شود، می گوید: وقتی چشمه ظرفیت ندارد، چگونه توقع دارید که آب اختصاص دهیم! نکته دیگری که وجود دارد، این است که آب چشمه یک منبع ناپایدار است. چشمه تحت تأثیر بارندگی است. ممکن است یک سال بارندگی خوب باشد و آب چشمه زیاد شود و سال بعد بارندگی کم باشد و آب چشمه خشک شود. معاون حفاظت و بهره‌برداری آب منطقه‌ای خراسان‌رضوی درباره اینکه چرا با این شرایط روستا همین میزان آب چشمه به شرکت‌های آب معدنی فروخته شده است، می گوید: هر درخواستی که به ما ارجاع شد، ما به کمیته تخصیص ارجاع دادیم.

پاسخ نعمت‌نژاد درباره گفته‌های روستاییان مبنی‌بر ارائه مجوز جدید به یک شرکت آب معدنی، نه رد است و نه تأیید. او می گوید: همان‌گونه که گفتم هر درخواستی بیاید ما به کمیته تخصیص ارجاع می‌دهیم. از سمت روستا برای استفاده از چشمه تا هفته قبل درخواستی نبود و هفته قبل درخواست دادند که ما نیز این درخواست را به کمیته تخصیص ارجاع دادیم.

البته او درباره ادعای روستاییان برای فروختن چشمه ارداک نیزمی گوید: اگر سند یا اسنادی دارند که مشخص کند این چشمه متعلق به آن‌هاست ما نیز به این حوزه ورود پیدا نمی کنیم. هیچ یک از روستاییان سندی ارائه نکرده‌اند. با این شرایط چشمه‌ها دراختیار دولت است و دولت درباره آنان تصمیم می گیرد. او در پاسخ به اینکه مردم این روستا نیز مجموعه‌ای هستند که باید به منظور تأمین آب موردنیاز آنان ازسوی حاکمیت فکری شود، اظهار می کند: آب این چشمه را سال‌های قبل که درخواستی ارائه شد، تخصیص دادیم. الان هم روستاییان درخواست خود را مطرح کرده‌اند که به کمیته ارجاع داده‌ایم. ضمن آنکه متولی آب روستا شرکت آب و فاضلاب روستایی است اما این شرکت تاکنون درخواستی نداده است. فقط درخواست حفر چاه بود که پروانه صادر کردیم.او این موضوع را که آب سد در زمان نیاز اهالی کمتر اختصاص می‌یابد و درمقابل به مجموعه‌های آبی و گردشگری مشهد داده می‌شود کاملا رد می کند و می گوید: براساس توافقی که صورت گرفته است، آب به کشاورزان روستاهای اطراف سد ارداک اختصاص می‌یابد. این کار نیز براساس شرایط سد انجام می‌شود؛ اگر سد با کم‌آبی روبه‌رو باشد سهم توافق‌شده نیز براساس ظرفیت سد به کشاورزان داده می‌شود.